

ازینکه در نامه‌ات به میرآفتابی در سمرخ جدید با چاپلوسی و
هندوانه زیر بغل گذاشتن ، دوباره راه خردت را برای چاپلوی
تو خالیت در این نشریه هموار کردی ، جای تعجب نیست زیرا
خایه مالی و ماتحت کیسی شیوه‌ای است که تو در این سالهای اخیر

برای کسب شهرت کزانی انتخاب کرده‌ای و تصدیق باید کرد که در این راه
تا بحال موفق بوده‌ای ولی

از اینکه در صفحه ۶ و ۷ این شماره سمرخ ، فاکسی " خصوصی " من را

مطرح کرده‌ای ، برای همه این حقیقت را ثابت می‌کند که تو از خاندانی

پست می‌آئی مگر حتی با مال اندوزی ~~(که به نام ...)~~

~~...~~ بعنوان ستور فاکسی دو تا خانه دیگر هم بخری

و اگر حتی با دوز و ملک (در جامعه محدود و بیمار ادبی ایران) شیره آفاق

هم بشوی ، ژنیک تو عمو من نمی‌شود و یک فرومایه‌ی محقه‌ای

و کج نهاد و به طینت و جی عاطفه خدای ماند .

انگیزه فرستادن فاکسی که تو از آن در سمرخ نام برده‌ای ، خشم من بود

چون گفته بودی " با نام بردن از تو بعنوان مترجم یکی از داستانهای

آلمانی من موافق نیستی ! " با اینکه این می‌بایست برای تو

غنیاری بود اگر تو در ردیف مترجمان جدی دیگر قرار می‌گرفتی زیرا

خودت هم میمانی که قدرتی قادر نیستی یک جمله صحیح آلمانی صحبت کنی
چه برسد که یک مقصود را از آلمانی به فارسی برگردانی !!! و طرز بیانت
به آلمانی هم طرز بیان یک شاگرد شوقر بسواد است.

خداگر شغالی صفت و بزدل بودی ، مستوانستی این هجویات را برای خود من
بنویسی .

خوشت می آید اگر منم ناسزایا و تحت کاینکه تو به اسماعیل خودی -

ترانه اصفهانی - به الله رؤیایم - رضا مقصدی - براهنی - روز بهان - فلکی -

جواد الدیان - مهدی سردانی و خود میرآفتاب زده ام برای آنها با گردنم چه

یادت رفته که بمن می گفتی که "میرآفتاب تعادل روحی ندارد و مخل عزاج است؟"

یادت رفته که می گفتی : الدیان برای تو یک کتاب شعر فرستاده و آنقدر پست و پولا

بوده که قدرتی بعنوان دوست او ، نتوانسته ام یک جمله مثبت درباره اش

بنویسی ؟" یادت رفته که سردانی را آخوندزاده و نزدیک به حزب الله های

عاشقوردی ؟

من برعکس تو این شرافت و مردانگی را دارم که عقیده ام را صادقانه و

شجاعانه - مستقیم و کبیتی برای طرف مقابل می فرستم . من شخصاً

هیچ خصومتی با میرآفتاب ندارم و او هم به من مهر دارد ولی نظرم در مورد

عباس معروف - اسدکیف - مهدی افغان لنگرودی - منصور فاکار و کسان دیگر

از این تبار هاست که هست !!!

از کسی داستان کسی من ، داستانواره ، شدند که ، منما تداثه در سمرغ
 چاپ سونه ، ؟ مگر قد صورت چندین بار نگفتی که کتاب (سیرت ورامین)
 اولین و آخرین کتاب که ما من بدو که تدا از صفحه اول تا صفحه آخر آنرا بالذات
 خوانده ای ؟ دروغ و تزویر و ریا تا چه حد ؟ خود بزرگ بینی تا چه حد ؟
 گمان داری که نام میرزا آقا عگری با آفرینش چند تا شعر از خود را کردی
 جاودانه خواهد شد ؟ خیال می کنی که در این کتاب گسترده ادبیات جهان
 بجز چند سطر طلب دیگر مثل صورت (کسی که آثار ترا جدها می گیرد ؟

امیکه آفرینش های هنری که این چون شاملو - نادر پور و مسیری
 کتاب کم کم فراموش می شوند ، آثار ادبی میرزا آقا عگری در زمان
 تن برده است ! پس خود واصل و نسبت را فراموش نکن چون
 واقعاً این بلنه پرواز است تو ترم انگیز است !

تا بحال جز نیکی با تو چه کرده ام که کمر قتل من را بسته ای ؟
 بله عمومی کاندن ، آشکارا به تراله اهنه من بخاطر پیشگفتار من
 اب (سجده های یائیز) حمله و انتقاد می کنی و بگوئی من می رسد که
 نقل دیگری هم با کنایه های و نیش های مخصوص به خود ، کارهای من را
 بشنخند می گردی .

آنوقت که مسعود در کازینوی آخن بتوسط مارک دستخوش داد

خوب دوستی برد ؟

آنوقت که با آن جوان ۱۰۰ عدد از کتابهای هنر و انتشار نیافته خود را

به او پیش فروش میکردی (کتابها را که دوستان حتی بعنوان هدیه هم نمی پذیرفتند)

آنوقت مسعود رفیق توکی برد ؟

من واقعاً از روی بانوی یا شخصیت و وزینتی چون همسر تو

شرمندم اما که تو یا رفتار و گفتار من را مجبور به نوشتن چنین

سطرهای مریخی چون به او خیال اقرام می گذارم . تنها اشتباه رباب نام

انتخاب شوهری چون توست !

من شاعر دیگری را میخواهم که فلسفه شعرش اش با فلسفه عملی زندگی

اینهمه مغایرت داشته باشد !

برای آفرین بار به تو اخطار می کنم که برای هدیه فراموش کن که من را

مراعاتی و بتو اجازه ندهم در آینه حتی مکالمه در باره من بنویسی

و یا بگویی و گرد و آکنش من مطمئناً باعث ندامت تو و خوزم

خواهد شد !!!

آماره کتک خطی این نامه منم آورست و دور از نام ۱۰۱